

ملاحظات ژئوپلیتیکی سیاست‌های انرژی چین در منطقه سازمان همکاری شانگهای

الهه کولایی^۱ - ماندانا تیشه یار^۲

تاریخ دریافت: 90/11/13

تاریخ تصویب: 91/1/19

چکیده

پس از آنکه چین سیاست انجام اصلاحات در ساختارهای اقتصادی خود را از پایان دهه‌ی 1360 در پیش گرفت، اقتصاد این کشور با شتاب چشمگیری گسترش یافت و بر میزان مصرف انرژی در بخش‌های گوناگون اقتصادی افزوده شد. با رشد نیاز چین به انرژی، مسأله‌ی امنیت دسترسی به این کالا، به یکی از موضوعات مهم در سیاست خارجی این کشور و در روابط این کشور با مناطق پیرامونی، تبدیل شد.

اما گسترش حضور چین در سطح منطقه‌ای، تنها به خاطر وابستگی این کشور به انجام واردات انرژی و تلاش برای ایمن‌سازی راه‌های دستیابی به آن نیست؛ بلکه، این امر را باید

1. استاد و عضو هیأت علمی گروه مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران (Ekolaee@ut.ac.ir)

2. دکترای مطالعات بین‌الملل دانشگاه جواهرلعل نهر، هندوستان و استادیار مهمان دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران

(Mandana.tishehyar@gmail.com)

در چارچوبی کلان‌تر و با در نظر گرفتن اهداف اقتصادی و برنامه‌های سیاسی این کشور در نظر گرفت. در واقع، افزایش پیوندهای میان چین و کشورهای رو به توسعه و گسترش حضور منطقه‌ای این کشور را باید در چارچوب افزایش نفوذ و جایگاه سیاسی این کشور در سطح بین‌المللی دید و نباید آن را تنها به تلاش این کشور برای دسترسی به منابع انرژی فروکاست. در مجموع، اینطور به نظر می‌رسد که اگرچه مسأله‌ی تأمین امنیت انرژی نقش مهمی در شکل‌دهی به رفتار منطقه‌ای و جهانی چین بازی می‌کند، اما نتوانسته است سیاست خارجی این کشور را به طور کامل پیرو این دست ملاحظات نماید.

در این نوشتار تلاش خواهد شد تا نشان داده شود در حالی که انرژی عامل مهمی در سیاست خارجی چین در روابط این کشور با کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای است، اما این طور به نظر می‌رسد که انرژی بیشتر نقش ابزاری کاربردی برای پیشبرد منافع ژئوپلیتیکی چین در این منطقه را بازی می‌کند و برای درک ماهیت سیاست‌های انرژی چین، باید در چارچوبی کلان‌تر به بررسی اولویت‌های چندگانه سیاست‌های امنیتی و رقابتی چین با دیگر کشورها در منطقه‌ی سازمان همکاری شانگهای پرداخته شود.

واژه‌های کلیدی: چین، آسیای مرکزی، انرژی، امنیت، ژئوپلیتیک، اقلیت‌های قومی، سازمان همکاری شانگهای.

مقدمه

دگرگونی بزرگی در نظم پیشین انرژی در جهان رخ داده است. در این فرایند نوین، کشورهایی مانند هندوستان و چین با شتاب در حال تبدیل شدن به قدرت‌های بزرگی در عرصه‌ی بازارهای جهانی انرژی و نیز بازیگرانی مهم در عرصه ژئوپلیتیک انرژی در جهان هستند. جمهوری خلق چین با جمعیتی در حدود 1.3 میلیارد نفر، پر جمعیت‌ترین کشور جهان و دومین مصرف‌کننده‌ی انرژی در جهان پس از ایالات متحده آمریکا است.

ملاحظات ژئوپلیتیکی سیاست‌های انرژی چین در ... / 35

وابستگی چین به واردات انرژی در سال‌های گذشته بسیار افزایش یافته و پیش‌بینی می‌شود که با ادامه‌ی برنامه‌های صنعتی شدن و افزایش شهرنشینی در این کشور، نیاز آن به انرژی در سال‌های آینده، افزایش یابد (Jian, 2011).

به این ترتیب، چین برای پایداری رشد اقتصادی‌اش نیازمند افزایش واردات انرژی است. بنابراین، زمامداران چینی نسبت به هرگونه قطع عرضه‌ی جهانی انرژی یا بی‌ثباتی در کشورهای صادرکننده‌ی انرژی و یا هرگونه دگرگونی در ژئوپلیتیک انرژی در سطح جهانی، احساس آسیب‌پذیری می‌کنند و در تلاش هستند تا شرایط را تحت کنترل شود درآورند. ونکه‌هان^۱، معاون مدیر موسسه پژوهش‌های انرژی در کمیسیون اصلاحات و توسعه‌ی ملی در چین^۲ در سخنرانی‌ای در سال 1383 گفته بود که «چین باید از همه‌ی نفوذ بین‌المللی و توان ملی خود برای تقویت همکاری‌های بین‌المللی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و بازرگانی با کشورهای بزرگ تولیدکننده‌ی نفت بهره‌جوید» (Han, 2004).

با این‌همه، باید توجه داشت که گسترش فعالیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی چین تنها در پرتو نیاز این کشور به واردات انرژی و امنیت دسترسی به منابع انرژی، برداشتی درست به دست نمی‌دهد. بلکه باید این امر را در چارچوب کلان‌تر پایداری رشد اقتصادی و سیاسی در این کشور در نظر گرفت. در واقع، این‌طور به نظر می‌رسد که اگرچه مسأله‌ی تأمین امنیت انرژی نقش مهمی در شکل‌دهی به رفتار منطقه‌ای و جهانی چین بازی می‌کند، اما توانسته است سیاست خارجی این کشور را به طور کامل پیرو این دست ملاحظات نماید.

در این نوشتار تلاش شده تا نشان داده شود در حالی که انرژی عامل مهمی در سیاست خارجی چین در روابط این کشور با کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای است، اما در بسیاری از موارد انرژی نقش یک ابزار کاربردی برای پیشبرد اهداف

1. Han Wenke

2. Energy Research Institute of China's National Development and Reform Commission

ژئوپلیتیکی چین در این منطقه را بازی می‌کند و برای درک بهتر سیاست‌های انرژی چین در این منطقه، باید در چارچوبی کلان تر به بررسی اولویت‌های چندگانه سیاست‌های امنیتی و رقابتی چین با دیگر کشورها در منطقه‌ی سازمان همکاری شانگهای پرداخته شود. بر این پایه، نویسندگان تلاش کرده‌اند تا با در نظر داشتن ملاحظات ژئوپلیتیکی این کشور در منطقه‌ی سازمان همکاری شانگهای، نقش انرژی در سیاست خارجی چین در این منطقه را بررسی نمایند.

از این رو، پرسش اصلی در این پژوهش، آن است که چگونه واقعیت‌های ژئوپلیتیکی در حوزه‌ی سازمان همکاری شانگهای، سیاست‌های انرژی چین در این منطقه را شکل می‌دهند؟ و فرضیه‌ی اصلی پژوهش نیز عبارت از آن است که اگرچه منابع انرژی به اندازه‌ی کافی در کشورهای آسیای مرکزی که از اعضای اصلی سازمان همکاری شانگهای هستند، در دسترس نیست و موانع بسیاری برای صادرات انرژی از این کشورهای محصور در خشکی وجود دارد؛ با این‌همه، واقعیت‌های ژئوپلیتیکی این منطقه، زمامداران چینی را بر آن داشته است تا با پیروی از یک راهبرد بلند مدت، حضور اقتصادی و سیاسی خود را از راه سرمایه‌گذاری در بخش انرژی در این کشورها تداوم بخشند و بر میزان نفوذ خود در این منطقه استراتژیک در برابر رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی، بیافزایند. نقش پررنگ چین در شکل دهی به سازمان همکاری شانگهای و پیشبرد برنامه‌های آن نیز در همین چارچوب قابل فهم است.

برای نشان دادن واقعیت چنین فرضی، در بخش نخست این نوشتار، تلاش شده است تا جایگاه کشورهای آسیای مرکزی در بازارهای انرژی چین نشان داده شود. سپس موانع و مشکلات پیش روی چین برای پیشبرد سیاست‌های انرژی خود در این منطقه برشمرده خواهند شد. و در پایان، ملاحظات ژئوپلیتیکی چین در این منطقه به عنوان موتور

محركه پیشبرد برنامه‌های انرژی این کشور و نیز چشم‌انداز تلاش‌های چین برای دنبال کردن منافع خود در منطقه‌ی سازمان همکاری شانگهای، بررسی خواهند شد.

موانع گسترش نقش کشورهای آسیای مرکزی در بازارهای انرژی چین

منطقه‌ی آسیای مرکزی که بخش مهمی از حوزه‌ی سازمان همکاری شانگهای را تشکیل می‌دهد، از دیرباز اهمیت ژئواستراتژیک ویژه‌ای برای قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای داشته است. این در حالی است که کشورهای این منطقه از توان نظامی و اقتصادی چشمگیری برخوردار نبوده‌اند و نیز توان بهره برداری از منابع طبیعی خود را تا چند سال پیش نداشتند. با این‌همه، دگرگونی‌های پدید آمده پس از فروپاشی اتحاد شوروی، زمینه‌ی سرمایه‌گذاری در بخش انرژی در این کشورها توسط شرکت‌های خارجی را فراهم آورد. بر این پایه، برخی از دولتمردان این کشورها، مدعی آن شده‌اند که ذخایر انرژی آسیای مرکزی می‌توانند نقش جایگزین منابع انرژی در منطقه‌ی خاورمیانه، به ویژه خلیج پارس، را بازی کنند. از این دیدگاه، جاده ابریشم نوین بر پایه‌ی انرژی که از دل منطقه‌ی سازمان همکاری شانگهای می‌گذرد، می‌تواند انبار انرژی تازه‌ای برای جهانیان به شمار آید (Beng & Li, 2005).

با این‌همه، اگرچه برخی قدرت‌های جهانی خواهان آن بوده‌اند که روی منابع انرژی در این منطقه حساب باز کنند، اما اینطور به نظر می‌رسد که ادعای زمامداران کشورهای آسیای مرکزی بیشتر به بلوفی سیاسی نزدیک است تا واقعیتی ژئوپلیتیکی. کشورهای حوزه‌ی دریای مازندران که با مشکلات بیشمار سیاسی و اقتصادی در جوامعی در حال گذار از چارچوب‌های سنتی حکمرانی به الگوهای نوین زمامداری دست به گریبان هستند، امروزه تولیدکنندگان کوچک نفت خام و گاز طبیعی در جهان به شمار می‌آیند. بنا به آمارهای جهانی شرکت نفتی بی. پی. در سال 1389، این منطقه دارای کمتر از 3 درصد ذخایر نفت خام جهان و 5.2 درصد ذخایر گاز طبیعی جهان است. این در حالی است که

میزان ذخایر نفت خام در خاورمیانه در همین دوران 54.4 درصد و میزان ذخایر گاز طبیعی در این منطقه 40.5 درصد بوده است.

همچنین کشورهای منطقه‌ی آسیای مرکزی در سال 1389 تنها 2.5 درصد تولید نفت جهان را به خود اختصاص داده بودند و یک چهارم این نفت تولیدی را نیز خود مصرف کرده بودند. میزان تولید گاز طبیعی در این کشورها نیز 4.2 درصد کل تولید گاز طبیعی در جهان بوده که نزدیک به سه چهارم آن در داخل این کشورها به مصرف رسیده است (BP Statistical Review of World Energy, 2011).

از سوی دیگر، این کشورها با دشواری‌های بسیاری برای انتقال منابع انرژی خود به بازارهای مصرف در مناطق دیگر جهان روبرو هستند. همه‌ی این کشورها از نظر جغرافیایی از بازارهای اصلی مصرف انرژی دورند. نه تنها دسترسی این کشورها به آبهای آزاد بین‌المللی چندان آسان نیست، بلکه زیرساخت‌های کافی برای انتقال انرژی از راه خط لوله و افزایش صادرات انرژی از این راه نیز تا گذشته‌ای نه چندان دور، ممکن نبوده است. در واقع، با آنکه این کشورها خواهان متنوع‌سازی راه‌های انتقال انرژی خود به بازارهای بین‌المللی و کاهش وابستگی به خطوط لوله نفت و گاز که از خاک روسیه می‌گذرند، هستند و در این راه پیروزی‌هایی نیز به دست آورده‌اند، با این‌همه، دشواری جلب سرمایه‌گذاری خارجی، دستیابی به فناوری‌های روز و به دست آوردن پشتیبانی سیاسی از سوی قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و جهانی، همچنان مشکلاتی را بر سر راه این کشورها پدید آورده‌اند.

علاوه بر این باید گوناگونی‌های فرهنگی، مذهبی و قومی در کشورهای این منطقه که زمینه‌ساز بروز جنگ‌های گوناگون و ناامن شدن زمینه برای سرمایه‌گذاری خارجی را فراهم آورده است را نیز افزود. حکومت‌های اقتدارگرا که به شیوه‌های سنتی همچنان در

حال تلاش برای حکمروایی بر این کشورها هستند نیز به نوبه خود بر واگرایی‌های سیاسی و اجتماعی در این جوامع افزوده‌اند.

با در نظر گرفتن این واقعیت‌ها، چین نمی‌تواند انتظار داشته باشد که دست کم در کوتاه مدت کشورهای آسیای مرکزی بتوانند نقشی کلیدی در تأمین انرژی مورد نیاز این کشور داشته باشند. انتقال انرژی از این کشورها به مناطق جنوبی و شرقی چین که با کمبود انرژی دست و پنجه نرم می‌کنند، از نظر اقتصادی نیز نمی‌تواند توجیه منطقی داشته باشد. در واقع، حتی اگر بتوان گاز طبیعی را از آسیای مرکزی به سین کیانگ¹ در غرب چین رساند، هزینه‌ی انتقال این کالا از سین کیانگ به شانگهای بیش از انتقال گاز طبیعی مایع از استرالیا و اندونزی از راه دریا به شانگهای خواهد بود² (Daojiong, 2006: 183).

از آنجا که افزایش نیاز چین به واردات نفت در سال‌های آینده قابل پیش بینی است، این کشور هم اکنون در حال دنبال کردن منافع خود در زمینه‌ی استخراج و تولید این کالا در جاهای گوناگون جهان است. با این‌همه، به روشنی می‌توان دید که وابستگی چین به نفت وارداتی از منطقه خلیج پارس رو به فزونی است. در حالی که قزاقستان تنها کشور آسیای مرکزی است که روزانه 4 درصد نفت وارداتی چین را به این کشور می‌فرستد، چهار پنجم واردات نفت چین هر روز از تنگه مالاکا می‌گذرد و نزدیک به 50 درصد نفت مورد نیاز این کشور را منطقه خلیج پارس به تنهایی تأمین می‌کند (EIA, 2011).

اگر به یاد داشته باشیم که صنعت پالایش نفت چین نیز بیشتر با نفت با سولفور بالای تولید شده در خلیج پارس همخوانی دارد، بنابراین می‌توان دید که خلیج پارس همچنان در آینده نیز مهمترین منبع تأمین انرژی چین می‌ماند.

1. Xinjiang

2. بنا به داده‌های آژانس بین‌المللی انرژی، بیشتر گاز طبیعی وارداتی چین به صورت گاز مایع است. با توجه به ساخت پایانه‌های نوین تبدیل مایع به گاز در این کشور، می‌توان پیش بینی کرد که در سال‌های آینده میزان واردات گاز مایع در این کشور افزایش خواهد یافت. دو شرکت نفتی پتروچینا و شرکت ملی نفت فلات قاره چین PetroChina & CNOOC. نیز قراردادهای بلند مدت تازه‌ای در زمینه خرید گاز مایع با شرکت‌های مالزیایی، اندونزیایی و استرالیایی بسته‌اند (EIA/China, May 2011).

با این نگاه گذرا بر منابع انرژی کشورهای آسیای مرکزی و سهم آنان در بازارهای انرژی چین، در بخش پسین به بررسی سیاست‌ها و راهبردهای انرژی چین در این منطقه خواهیم پرداخت.

سیاست انرژی چین در کشورهای آسیای مرکزی

چین همواره به آسیای مرکزی به چشم طرف بازرگانی طبیعی خود و منطقه‌ای که از فرهنگ چینی نفوذ بسیار پذیرفته، نگاه کرده است. بسیاری از کانون‌های بازرگانی مهم در این منطقه، در حوزه‌ی سین کیانگ چین و یا در حاشیه‌ی مرزهای غربی این کشور بوده‌اند و بازرگانی میان چینی‌ها و مردمان آسیای مرکزی همواره از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است.

امروزه چین یکی از برجسته‌ترین سرمایه‌گذاران در بخش‌های اقتصادی آسیای مرکزی، به ویژه در زمینه‌ی انرژی، به شمار می‌آید و شرکت‌های چینی در تلاش هستند تا مهمترین شریک بازرگانی کشورهای منطقه، به ویژه قزاقستان، در زمینه‌ی سرمایه‌گذاری‌های انرژی باشند. مهمترین پروژه‌ی مشترک انرژی میان قزاقستان و چین، ساخت خط لوله طولانی انتقال نفت قزاقستان به بازارهای انرژی چین است. البته، اگرچه ظرفیت این خط لوله 400 هزار بشکه در روز در نظر گرفته شده، اما تا سال 1389 تنها در حدود 184 هزار بشکه نفت قزاق روزانه از میان این خط لوله گذر کرده و به چین رسیده است (EIA/ China, 2011).

یکی از مشکلات پیش روی کاربری این خط لوله آن است که اگرچه از زمین‌های مسطحی در استپ‌های قزاقستان می‌گذرد، اما انتقال نفت از خط لوله‌ای به طول سه هزار کیلومتر، کاری دشوار است. سرمای سخت استپ‌ها در ماه‌های زمستانی، انتقال نفت با کیفیت پایین و دارای پارافین را با دشواری همراه می‌کند؛ چنانکه در زمستان 1385 نفت

از جلو رفتن در لوله‌ها باز ایستاد؛ همین امر هزینه نگهداری لوله‌ها را نیز افزایش می‌دهد (Fishelson, 2007).

افزون بر این، اگرچه مالکیت این خط لوله تنها در دست شرکت‌های چینی و قزاق است، اما بیشتر نفتی که باید از آن گذر کند، از میدان‌های نفتی بستر شمالی دریای مازندران خواهد آمد؛ که در زمستان آب‌های آن یخ می‌زنند و انجام عملیات استخراج و انتقال نفت از این منطقه، نیازمند فناوری پیچیده‌ای است که چین و قزاقستان هنوز به آن دسترسی ندارند. در واقع، هیچ کدام از دو میدان نفتی قزاقستان، یعنی تنگیز^۱ و کاشاقان^۲، به دست شرکت‌های قزاق یا چینی بهره‌برداری نمی‌شوند. رهبری کنسرسیوم کاشاقان را شرکت نفتی ایتالیایی انی^۳ به دست دارد و بیشتر میدان‌های نفتی قزاقستان در دریای مازندران را شرکت تنگیزشوروایل^۴ که با همکاری دولت قزاقستان و شرکت نفتی شورون^۵ پایه گذاری شده است، به دست دارد و این احتمال در هر زمان وجود دارد که بخواهد نفت تولیدی خود را از راه‌هایی که مورد پشتیبانی آمریکا است یا از راه کنسرسیوم خط لوله‌ی کاسپین (سی. پی. سی)^۶ به بازارهای انرژی بفرستد. از این رو، نقش و نفوذ چین در قزاقستان و در دیدی کلان تر در دریای مازندران، به واسطه‌ی حضور دیگر شرکت‌های بزرگ چندملیتی در بخش سرمایه‌گذاری انرژی در این منطقه، محدود شده است.

با این وجود، چین در سال 1384 توانست مالکیت شرکت نفتی بین‌المللی پتروکاز^۷ را به دست آورد (Harun, 2007).

1. Tengiz
2. Kashagan
3. Eni
4. Tengiz Chevrooil
5. Chevron
6. Caspian Pipeline Consortium (CPC)
7. Petrokaz

این شرکت، بزرگترین شرکت مستقل نفتی در دوران اتحاد شوروی بود. چین نخست 4.18 میلیارد دلار برای خرید آن و سپس 700 میلیون دلار دیگر برای کشیدن خط لوله‌ای که نفت را به مرزهای این کشور برساند، پرداخت (Pala, 2007). با در نظر گرفتن چنین هزینه‌هایی، می‌توان گفت که برنامه‌های چین در این منطقه‌ی استراتژیک از جهان، بسیار بلندپروازانه تر از ظرفیت‌های انرژی موجود در این منطقه است و شاید بتوان گفت که چین با اجرای چنین برنامه‌هایی بیشتر به دنبال رسیدن به اهداف ژئوپلیتیک خود در این حوزه می‌باشد. برای نمونه، درست کردن خط لوله‌ای که قزاقستان و چین را به یکدیگر پیوند دهد، بیشتر می‌تواند تأمین‌کننده‌ی منافع دو کشور برای رودرویی با سیطره‌ی روسیه بر راه‌های انتقال انرژی از این منطقه به دیگر نقاط جهان باشد.

این امر محدود به قزاقستان نمی‌شود و همکاری‌های انرژی چین با ترکمنستان نیز در آغاز سده نوبین میلادی گسترش یافته است. چینی‌ها در سال 1385 یک قرارداد 151 میلیون دلاری برای زدن 12 چاه طی سه سال در منطقه‌ی یولوتان جنوبی¹ با ترکمن‌ها بستند. آنها در سال 1388 نیز هزینه‌های بسیاری در ترکمنستان کردند و در حدود 4 میلیارد دلار اعتبار به دولت ترکمنستان دادند تا اجازه‌ی بهره برداری از میدان گازی یولوتان جنوبی را بگیرند. پیش از این نیز شرکت ملی نفت چین² یک قرارداد مشارکت در تولید³ را در سال 1386 با ترکمنستان برای توسعه‌ی میدان آمودریا⁴ بسته بود. بر پایه این قرارداد، قرارداد، شرکت ملی نفت چین می‌توانست از سال 1388 سالانه 1.1 تریلیون فوت مکعب⁵ گاز از این میدان‌ها با خط لوله به مرزهای چین برساند (Fars News Agency, 2009).

1. South Yolotan

2. CNPC

3. Production Sharing Agreement (PSA)

4. Amu'Darya

5. Tcf/y

این خط لوله، نخست 1800 کیلومتر را در کشورهای ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان طی می‌کند و پس از ورود به خاک چین، از استان غربی سین کیانگ تا مرزهای شرقی این کشور باید 5000 کیلومتر دیگر را پشت سر بگذارد (Samandepo, 2009). این قرارداد گازی از این جهت برای چینی‌ها اهمیت دارد که به آنها اجازه می‌دهد تا هم میدان‌های گازی منطقه را توسعه دهند و هم خط لوله‌ای جدای از خطوط لوله‌ی روسیه در آسیای مرکزی بسازند.

از سوی دیگر، شرکت ملی نفت چین و شرکت پتروچینا نیز شرکت خط لوله گاز چین- ترکمنستان^۱ را برای ساخت 2582 کیلومتر خط لوله برای انتقال سالانه 1060 میلیارد فوت مکعب گاز از میدان‌های گازی آمودریا به منطقه اورومچی^۲ در غرب چین و از آنجا به خط لوله سراسری غربی-شرقی در خاک این کشور، بر پا داشته‌اند. چینی‌ها برای اجرای این طرح با هر سه کشور ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان قرارداد بسته‌اند و پیش بینی می‌شود که هزینه‌ی ساخت این خط لوله در حدود 14 میلیارد دلار باشد که شرکت ملی نفت چین به تنهایی پرداخت آن را پذیرفته است (EIA/Central Asia, 2008).

چین سیاست‌های انرژی خود را در ازبکستان نیز دنبال کرده است. در تابستان 1383 به هنگام دیدار هو جینتاو^۳، نخست وزیر چین از این کشور، شرکت ملی نفت چین قراردادی را با شرکت دولتی نفت و گاز ازبکستان، ازبک‌نفیگاز^۴ برای گسترش همکاری‌های انرژی میان دو کشور بست. در تابستان 1384 نیز شرکت ملی نفت چین پذیرفت تا قراردادی 25 ساله به ارزش 600 میلیون دلار را با ازبک‌نفیگاز برای توسعه‌ی اولیه‌ی میدان‌های نفتی بخارا و خیوه ببندد. پیش بینی می‌شود این دو میدان نفتی در مجموع در سال 2015 بتوانند 20 هزار بشکه نفت در روز تولید کنند (EIA/Central Asia, 2008).

1. Sino-Turkmenistan Gas Pipe Corporation

2. Urumqi

3. Hu Jintao

4. Uzbekneftegaz

در تابستان 1389 شرکت ملی نفت چین تفاهم‌نامه‌ی دیگری با ازبکستان به امضا رساند که بر پایه آن، اجازه‌ی انتقال سالانه 350 میلیارد فوت مکعب گاز از راه خطوط لوله‌ای که از این کشور می‌گذشتند را به دست آورد (EIA/China, 2011).

در ماه‌های خرداد و شهریور 1385 نیز شرکت ملی نفت چین دو توافقنامه دیگر با ازبک‌نیفت‌گاز برای کشف و توسعه‌ی ذخایر نفتی در پنج حوزه‌ی گوناگون در دریای آرال^۱ به همراه شرکت روسی لوک اویل^۲، شرکت مالزیایی پتروناس^۳ و شرکت ملی نفت کره جنوبی^۴ به امضا رساند (EIA/Central Asia, 2008).

شرکت ملی نفت چین همچنین عضو کنسرسیومی متشکل از شرکت‌های لوک اویل، پتروناس و شرکت ملی نفت کره جنوبی، برای کشف نفت در دریای آرال و فلات اوستیورت مرکزی^۵ در این دریا است. طرفین یک قرارداد مشارکت در تولید 35 ساله را در پایان سال 1385 در این حوزه به امضا رساندند. از سوی دیگر، شرکت نفتی سینوپک نیز در سال 1386 یک قرارداد 106 میلیون دلاری برای زنده‌سازی چاه‌های نفت موجود در ازبکستان، با ازبک‌نیفت‌گاز بست.^۶ افزون بر این، چین در همان سال قرارداد دیگری با ازبک‌نیفت‌گاز برای مشارکت در پروژه‌ی اکتشاف گاز در شرق استان نمگان^۷ بست. (EIA/Central Asia, February 2008)

از سوی دیگر، شبکه‌ی خط لوله‌ی انتقال نفت چین-ایران که طرح آن میان دو کشور به گفتگو گذاشته شده است، می‌تواند جایگزین دیگری برای خطوط لوله‌ی انتقال انرژی باشد که به دست روس‌ها یا شرکت‌های نفتی غربی ساخته شده‌اند. این امر به کاهش وابستگی بازرگانی کشورهای آسیای مرکزی به روسیه کمک خواهد کرد.

1. Aral Sea

2. Lukoil

3. Petronas

4. South Korea's National Oil Corporation (KNOC)

5. Central Ustyurt plateau

6. Sinopec

7. Namangan

شرکت‌های چینی هم اکنون در ایران در حال ساخت شبکه‌ی انتقال نفت از نکا به تهران هستند (Zahirinejad & Ghoble, 2010).

همچنین درباره‌ی درست کردن خط لوله‌ای که منطقه‌ی سین کیانگ را از راه قزاقستان و ترکمنستان به ایران و بندرعباس در خلیج پارس پیوند دهد نیز گفتگوهایی انجام شده است. اگرچه همکاری ایران و چین در این زمینه به دلایل سیاسی و تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران امروزه با دشواری‌هایی همراه است، اما اجرای چنین طرحی که می‌توان آن را «راه ابریشم انرژی» نامید، می‌تواند چین را در جایگاه مهمترین کشور انتقال دهنده‌ی انرژی از آسیای مرکزی و غرب آسیا به بازارهای شرق آسیا قرار دهد. در واقع، این راهروی انرژی، در بلندمدت می‌تواند چین را در کانون پل آسیایی انرژی قرار داده و خلیج پارس، دریای مازندران و منابع انرژی روسیه را به بازارهای مصرف در کشورهای همچون ژاپن، کره جنوبی، هندوستان و خود چین متصل سازد. اگر چنین طرحی به اجرا درآید، چین در این حوزه‌ی جغرافیایی نفوذ ژئوپلیتیکی ویژه‌ای به دست خواهد آورد.

البته باید این نکته را نیز در نظر داشت که با همه‌ی تلاش‌های انجام شده از سوی چین، این کشور همچنان در مقایسه با دیگر کشورهای مشارکت کننده در بخش صنعت نفت و گاز آسیای مرکزی، بازیگر کوچکی است. برای نمونه، این کشور بیشترین همکاری‌های بازرگانی را با قزاقستان دارد. اما حتی در این مورد نیز روسیه همچنان با فاصله‌ی بسیار از چین، مهمترین شریک اقتصادی قزاقستان به شمار می‌رود. روسیه زمینه‌ی دسترسی قزاقستان به بازارهای جهانی نفت را از راه دریای سیاه فراهم می‌کند. خط لوله‌ای که نفت قزاقستان را از این راه به دریا می‌رساند، در سال 1388 بازسازی شده و ظرفیت آن به روزانه 600 هزار بشکه نفت افزایش یافته که بیش از 50 درصد نفت صادراتی قزاقستان است (EIA/Kazakhstan, 2010).

در زمینه‌ی سرمایه‌گذاری در قزاقستان نیز کشورهای غربی، به ویژه ایالات متحده آمریکا، رتبه‌ی نخست را دارا هستند و پس از آنها روسیه و سپس چین جای دارند. البته اگرچه در زمینه‌های مالی شرکت‌های نفتی چینی آنقدر قوی نیستند که بتوانند با غول‌های بزرگ نفتی در جهان رقابت کنند، اما آنها از مزیت پشتیبانی سیاسی و مالی دولت چین از پروژه‌هایشان برخوردار هستند.

در مجموع، خواسته‌ی چین برای مشارکت در طرح خط لوله‌ی انتقال گاز از ایران به پاکستان و هندوستان و نیز تلاش این کشور برای افزایش واردات انرژی از آفریقا و آمریکای لاتین، به خوبی گویای آن است که رهبری چین، با همه‌ی سرمایه‌گذاری‌های انجام شده در آسیای مرکزی، هنوز به دنبال یافتن جایگزین‌هایی در گوشه و کنار جهان برای تأمین نیازهای انرژی خود است.

ملاحظات ژئوپلیتیکی چین در منطقه سازمان همکاری شانگهای

جایگاه استراتژیک، منابع طبیعی، رقابت بر سر درست کردن خطوط لوله‌ی انتقال انرژی و خواسته‌ی بسیاری از قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی برای داشتن جای پای در منطقه آسیای مرکزی که در قلب سازمان همکاری شانگهای جای گرفته، زمینه ساز آن شده که بسیاری از تحلیل‌گران بار دیگر و پس از فروپاشی اتحاد شوروی، به سراغ نظریه‌ی بازی بزرگ در این منطقه از جهان بروند. (Cohen, 1996 & Ahrari and Beal, 1996 & Brzezinski, 1998 & Brysac and Meyer, 1999 & Rashid, 2000 & Edwards, 2003)

تجربه‌ی سرنگونی سامانه‌های سیاسی در برخی از کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز از راه انقلاب‌های رنگی نیز بعد تازه‌ای به این رقابت‌ها داده است. در دهه‌ی 1370، بسیاری از تحلیلگران بر این باور بودند که رقابت اصلی در این منطقه میان روسیه و آمریکا است. اما پس از چندی، چین نیز از راه گسترش بازرگانی، بستن قراردادهای سرمایه‌گذاری در بخش انرژی، همکاری‌های نظامی و بر پا کردن سازمان همکاری

شانگهای، حضور خود در این منطقه را افزایش داد. در نگاه نخست، اینگونه به نظر می‌رسد که هدف کلیدی چین در آسیای مرکزی، دسترسی به منابع انرژی در این منطقه است. اما با در نظر گرفتن این واقعیت که منابع موجود در این منطقه از پیش بینی‌های انجام شده کمتر است و دشواری‌های بسیاری نیز بر سر راه رساندن آنها به بازارهای مصرف وجود دارد، به نظر می‌رسد که برخی ملاحظات ژئوپلیتیکی می‌توانند در پشت سر سیاست‌های انرژی چین در این منطقه باشند.

در زیر به برخی از مهمترین ملاحظات ژئوپلیتیکی دولت چین در این منطقه از جهان و نیز رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی که می‌توانند بر رهیافت سیاست انرژی چین در منطقه تأثیرگذار باشند، می‌پردازیم.

مشکلات امنیتی چین در مرزهای غربی

حضور رسمی چین در آسیای مرکزی، بلافاصله پس از فروپاشی اتحاد شوروی، آغاز شد. اما تنها از سال 1373 و به دنبال دیدار رسمی لی پنگ، نخست وزیر وقت چین از کشورهای منطقه بود که روابط چین با کشورهای این منطقه رو به گسترش نهاد. در واقع، از همان دوران، رهبران پکن نگران بالا گرفتن ناامنی در 3300 کیلومتر مرزهای غربی خود با کشورهای قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان به واسطه‌ی رویدادهای نوین و شکل‌گیری جمهوری‌های مستقل در این منطقه بودند.

به دنبال دستیابی مردم آسیای مرکزی به استقلال و تشکیل واحدهای سیاسی مستقل پس از جدایی از اتحاد شوروی، برخی از مردم منطقه سین کیانگ چین نیز بر این باور شدند که فرصتی مناسب برای برپاداری دولت مسلمان ترکستان شرقی، که در سال 1328 به زور به چین پیوسته بود، فراهم آمده است. این امر زمینه ساز برپایی دوباره‌ی تلاش‌های استقلال خواهانه در این منطقه پس از بیش از چهار دهه شد (Fueller & Starr, 2003).

در سال‌های نخست دهه 1370 ملاحظات امنیتی در مناطق ناآرام سین کیانگ بالا گرفت. این ناآرامی‌ها بیشتر به دست اویغورهای¹ جدایی خواه که چشم به پشتیبانی ایغورهای مهاجر در آسیای مرکزی داشتند، به راه افتاده بود. حدود 300 هزار اویغور در قزاقستان و قرقیزستان زندگی می‌کنند که می‌توانند با به راه انداختن حرکت‌های سیاسی، نگرانی‌هایی را برای چین و زمامداران آسیای مرکزی پدید آورند (Szadziwski, 2011).

بنابراین می‌توان سفر لی پنگ به این منطقه را در چارچوب تقویت همکاری‌ها برای جلوگیری از بالا گرفتن جنبش‌های جدایی خواهانه در منطقه دید. برنامه‌ی «توسعه‌ی غرب» چین که برای بهبود وضعیت اقتصادی در منطقه سین کیانگ و کاهش تنش‌های قومی و مذهبی در این منطقه به اجرا در آمد، نیز بخشی از همین برنامه به شمار می‌رود (Andrews-Speed and others, 2002).

در سفر لی پنگ به این منطقه، چین چندین قرارداد برای سرمایه گذاری در صنعت نوپای انرژی در این منطقه بست؛ دو سال پس از آن، در 1375 جیانگ زمین²، رییس جمهور چین از ازبکستان، قرقیزستان و قزاقستان دیدن کرد و آشکارا از این کشورها خواست تا چین را در جنگ با جدایی خواهی یاری دهند و راه‌هایی برای همکاری‌های امنیتی بیشتر میان این کشورها گشوده شود. اندکی پس از آن، شرکت ملی نفت چین کار خود را در قزاقستان آغاز کرد.

چین همچنین به کشورهای منطقه درباره‌ی پشتیبانی و یا آموزش شورشیان سین کیانگ در خاک خود، هشدار داد. این هشدار به معنای آن بود که اگر کشورهای آسیای مرکزی به خواسته‌ی چین گردن نهند، این کشور به تعهدات مالی و سرمایه گذاری خود در این کشورها عمل نخواهد کرد. پس از آن، چندین موافقت نامه همکاری میان چین و کشورهای آسیای مرکزی برای مبارزه با جدایی خواهان و گروه‌های تروریستی و نیز

1. Uyghor
2. Jiang Zemin

گسترش همکاری‌های نظامی در مناطق مرزی، بسته شد. باید توجه داشت که چین معمولاً دو واژه «جدایی خواه» و «تروریست» را به جای یکدیگر به کار می‌برد و این امر ابزاری به دست این کشور می‌دهد تا حتی گروه‌های آشتی جو که به دنبال تشکیل دولت مستقل یا خودمختاری بیشتر از راه‌های غیر نظامی هستند را نیز سرکوب کند. با این همه، قزاقستان، تاجیکستان و قرقیزستان پذیرفتند که چین را در این امر یاری دهند و جلوی عملیات نظامی جدایی خواهان را بگیرند. یکی از مهمترین تلاش‌های منطقه‌ای برای حل این مشکل امنیتی، بیانیه‌ای است که در تیرماه سال 1379 در شهر دوشنبه، پایتخت تاجیکستان توسط پنج عضو نخست گروه سازمان همکاری شانگهای صادر شد (Najam, 2000).

این بیانیه آشکارا به تهدیدهای طالبان در افغانستان و نیز اوج گرفتن گرایش‌های جدایی خواهانه در چین و آسیای مرکزی پرداخته بود. هدف از بیرون دادن این بیانیه، همبستگی برای مبارزه با «جدایی خواهی، تروریسم و بنیادگرایی» و سرکوب گروه‌های فعال در این سه زمینه در منطقه بود. به دنبال این بیانیه، یک مرکز مبارزه‌ی منطقه‌ای علیه تروریسم¹ نیز در تاشکند، پایتخت ازبکستان، بر پا شد.

امروزه، برقراری امنیت منطقه‌ای در استان آشوب زده‌ی سین کیانگ و کشورهای همسایه‌ی آن، مسأله‌ای جدی برای چین است. حزب کمونیست چین ادعای خودمختاری اکثریت مسلمان گروه قومی اویغور در سین کیانگ را تهدید مستقیمی علیه همگرایی سرزمینی خود، مانند ادعای تبتی‌ها و تایوانی‌ها، می‌داند. این نکته که خطوط لوله‌ی انتقال انرژی از حوزه‌ی دریای مازندران به شرق چین نیز باید از این منطقه‌ی ناآرام بگذرند، بر نگرانی‌های دولتمردان چینی می‌افزاید & (Tyler, 2003) & (Marketos, 2008) (Rudelson, 1997).

دولت کمونیست چین، بسیار نگران کارهای اقلیت اویغور برای گسترش پیوند میان خود و دیگر «برادران ترک» در منطقه آسیای مرکزی و تلاش برای دستیابی به استقلال و جدایی از چین است. شورای دولتی چین^۱ در دی ماه 1381 در گزارشی با نام «نیروهای تروریست ترکستان شرقی نمی‌توانند برای خود مصونیت درست کنند»، به گفتن فعالیت‌های تروریستی این گروه‌ها از 1369 تاکنون پرداخته بود. در این گزارش آمده بود که بیش از 200 عملیات به دست این گروه‌ها انجام شده و 162 مرده و 440 زخمی بر جای گذاشته است. این کارها شامل بمب‌گذاری، ترور، یورش‌های مسلحانه به سازمان‌های دولتی، مسموم‌سازی افراد، برپاداری پایگاه‌های آموزش نظامی و به راه انداختن شورش‌های گوناگون، مانند آنچه در بینینگ^۲ در 1376 رخ داد، می‌شد (Congressional-Executive Commission on China, 2005) & (Christoffersen, 2002).

در تیرماه 1388 هراس چین از برخورد میان مسلمانان اویغور و چینی‌های نژادهان^۳، سرانجام به واقعیت پیوست. اویغورها که مدت‌ها بود از نابرابری‌های سیاسی، فرهنگی و مذهبی گلایه داشتند، چالش بزرگی برای دولت چین پدید آوردند. خشونت‌هایی که به دنبال آن در پایتخت سین کیانگ رخ داد، یکی از خونین‌ترین برخوردها در سال‌های گذشته در چین به شمار می‌آید (Eunjung Cha, 2009).

این ناامنی‌ها طرح‌های چین برای گذر دادن خطوط لوله‌ی انرژی از منطقه سین کیانگ را نیز با دشواری‌های بسیار روبرو می‌کند. این خطوط لوله می‌توانند اهداف خوبی برای جدایی خواهان باشند، تا برنامه‌های توسعه‌ی اقتصادی چین را با دشواری مواجه نمایند و بر تنش‌های اجتماعی بیافزینند. به ویژه، پس از آنکه برج‌های مرکز بازرگانی جهانی در نیویورک در شهریور 1380 فرو ریختند و آشکار شد که یک گروه کوچک اما

1. The Chinese State Council
2. Yining
3. Han

با انگیزه، می‌توانند ویرانگری‌های بزرگ پدید آورند، زمامداران چینی بیش از گذشته به آسیب‌پذیری خطوط لوله‌ی بدون نگهبان در راهی بسیار طولانی پی‌برند.

بنابراین، حل مشکل سین کیانگ از اهمیت امنیتی بسیار بالایی برای چینی‌ها برخوردار است. به این ترتیب، می‌توان گفت که برنامه‌های انرژی چین در منطقه، می‌تواند نقشی مثبت در تلاش چین برای برپاداری امنیت و بهبود روابط با اقلیت‌های قومی در سین کیانگ بازی کند. اگر چین نخواهد از راه‌های دوستانه این مشکل را برطرف کند، گزینه‌ی دیگر استفاده از روش‌های خشونت‌بار است که می‌تواند تنش‌هایی جدی میان این کشور با کشورهای آسیای مرکزی، و حتی با کشورهای اسلامی و در سطح جامعه‌ی جهانی پدید آورد و بنابراین دست‌یازیدن به آن چندان با منافع چین همخوانی ندارد.

این یک واقعیت است که میان مردم منطقه سین کیانگ و مردم آن سوی مرزها در آسیای مرکزی پیوندهای قومی و نژادی نزدیکی هست و این تنها مرزهای سیاسی هستند که آنها را از پیوستن به یکدیگر باز داشته‌اند. امروزه، اگرچه دولت‌های آسیای مرکزی از ادعاهای جدایی‌خواهانه‌ی اقلیت مسلمان این منطقه پشتیبانی نمی‌کنند، بسیاری از مردم این کشورها از ایده‌ی درست شدن ترکستان شرقی آشکارا پشتیبانی می‌کنند (Swanstrom, 2001) & (See also: Swanstrom & Cornell, 2001) & (Millward, 2007).

با این‌همه، از هنگامی که کشورهای عضو ناتو به مبارزه با گروه‌های تروریستی در افغانستان بپا خاسته‌اند، چین نیز فرصت آن را یافته تا به بهانه‌ی مبارزه با تروریسم، به سرکوب خواسته‌های این اقلیت‌ها بپردازد.

ایالات متحده و همیمانان اروپایی‌اش

ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا با افزایش حضور نظامی خود در آسیای مرکزی، به گونه‌ای معنادار در سال‌های اخیر پا به عرصه‌ی سیاست قدرت در این منطقه گذارده‌اند. با

نگاهی به معادلات قدرت و همکاری‌های کشورهای منطقه با قدرت‌های غربی، به روشنی می‌توان دریافت که این منطقه از چه جایگاه ویژه‌ای در رویکردهای امنیتی در سطح بین‌المللی برخوردار است. همه‌ی کشورهای آسیای مرکزی عضو سازمان امنیت و همکاری اروپا^۱ و نیز همه‌ی آنها عضو شورای همکاری آتلانتیک شمالی^۲ و برنامه‌ی مشارکت برای صلح ناتو^۳ هستند، که خود گویای ملاحظات امنیتی اتحادیه اروپا و ناتو در این گوشه از جهان است.

از سوی دیگر، همکاری رو به گسترش میان واشنگتن و دهلی نو که با هدف «جلوگیری از افتادن آسیا به زیر سلطه‌ی یک قدرت بزرگ که ممکن است دیگران را کنار بزند و از روش‌های خشونت آمیز برای منافع خود بهره جوید و حضور آمریکا، متحدینش و دیگر قدرت‌های منطقه‌ای در این عرصه را تهدید نماید»، گویای شکل‌گیری پیوندهای منطقه‌ای تازه علیه منافع چین است (Tellis, 2006).

در این سال‌ها، ایالات متحده و اتحادیه اروپا به بهانه‌ی مبارزه با تروریسم، حضور خود در آسیای مرکزی و پیوندهای سیاسی و نظامی خود با کشورهای منطقه را افزایش داده‌اند. این در حالی است که چین نیز همچون روسیه بیشتر به دنبال برپاداری یک جهان چندقطبی است. بنابراین، حضور نظامی گسترده‌ی ایالات متحده آمریکا پس از رویدادهای تروریستی شهریور 1380 در این گوشه از جهان، برای چین به منزله‌ی تکمیل محاصره‌ی این کشور از سوی مرزهای غربی، پس از دهه‌ها حضور نظامی آمریکا در پایگاه‌های نظامی خود در مرزهای شرقی چین است (Wishnick, 2009).

بنابراین، چین به دنبال کاهش حضور نظامی آمریکا و برچیدن شدن پایگاه‌های ارتش این کشور در منطقه است. از این رو، چین در یک دهه گذشته توجه بیشتری نسبت به آسیای مرکزی نشان داده است.

1. Organization for Security and Cooperation in Europe (OSCE)
2. North Atlantic Cooperation Council (NACC)
3. NATO's Partnership for Peace (PfP) program

از سوی دیگر، چین آگاه است که مشارکت نیروهای بین‌المللی در برنامه‌ی «جنگ با ترور» می‌تواند ثبات را به منطقه بازگرداند (Marketos, 2008).

مرزهای چین با افغانستان در دهه 1370 غیر قابل کنترل بود، اما امروزه به مرزهایی غیر قابل گذر تبدیل شده‌اند. تا پیش از این، بسیاری از جدایی خواهان به افغانستان می‌رفتند، به دست نیروهای طالبان و القاعده دوره می‌دیدند و برای رهاسازی مسلمانان سین کیانگ به شهرهای خود باز می‌گشتند. اما امروزه ورق برگشته است و دولت چین به گونه‌ای تناقض‌وار، با آنکه مخالف حضور ایالات متحده در منطقه است، از عملیات نظامی این کشور در افغانستان پشتیبانی می‌کند (Chinese Ministry of Foreign Affairs, 2001). بی‌تردید همانند جنگ‌های کره و ویتنام، این بار نیز چین چندان از حضور ارتش آمریکا در کنار مرزهای خود خشنود نیست. با این‌همه، این کشور از یک سو یارای آن را ندارد که به تنهایی در برابر خواست ایالات متحده و بسیاری دیگر از کشورهای قدرتمند جهان بایستد و از سوی دیگر، منافع خود را در سرکوب شبه نظامیان مسلمان در منطقه به دست ائتلاف بین‌المللی مبارزه با تروریسم می‌بیند.

همچنین به نظر می‌رسد که هدف ایالات متحده و اتحادیه اروپا در کوتاه مدت آن است که پایگاه‌های نظامی خود در منطقه را برای مبارزه با طالبان نگه دارند و روابط خود را با متحدانشان در آسیای مرکزی گسترش دهند (Blake, 2010).

از آنجا که برخی از کشورهای آسیای مرکزی نگران وابستگی بیش از اندازه به چین هستند، آنها نیز از حضور قدرت‌های غربی در این منطقه استقبال کرده‌اند (Blank, 2007) & (Oliker & Shlapak, 2005).

این در حالی است که کشورهای غربی تلاش دارند تا رفته رفته دولت‌هایی که روش‌های اقتدارگرایانه را کنار گذاشته، الگوهای غربی حکمرانی را دنبال می‌کنند و به

مبارزه با بنیادگرایی در منطقه می‌پردازند را بر سر کار آورند. لورنه کرانر¹، معاون وزیر امور خارجه ایالات متحده در امور مردم سالاری، حقوق بشر و کارگران، در سال 1383 گفته بود: «هدف استراتژیک نخست ایالات متحده در آسیای مرکزی، روی کار آمدن دولت‌هایی مستقل، مردم سالار و پایدار که خود را متعهد به انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی می‌دانند است. این امر زمینه پدید آمدن جوامعی نوگرا و پیوستن آنها به اقتصاد جهانی را فراهم می‌کند» (Craner, 2004).

آشکار است که روی کار آمدن چین دولت‌هایی در منطقه با منافع چین و روسیه همخوانی ندارد. تلاش چین برای گسترش روابط دوجانبه با کشورهای آسیای مرکزی نیز در برابر همکاری میان آنها با ایالات متحده رنگ باخته است. از این روست که چین در تلاش است تا در چارچوب پیمان منطقه‌ای شانگهای منافع خود را در برابر اقدامات ایالات متحده در این منطقه تأمین نماید.

رقابت چین و روسیه در منطقه سازمان همکاری شانگهای

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، روسیه تلاش کرده است تا سیطره‌ی خود را بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی در سراسر آسیای مرکزی و قفقاز نگه دارد. اگرچه برخی از این کشورها توانسته‌اند با کنار زدن سامانه‌های اقتدارگرا و پیوستن به سازمان‌های غربی مانند اتحادیه اروپا و ناتو از نفوذ روسیه در کشورهای خود بکاهند، با این‌همه، روسیه همچنان به حضور خود در این منطقه ادامه داده است. این امر به ویژه پس از پیروزی روسیه بر گرجستان در جنگ مرداد ماه 1387 و بستن قراردادهای گوناگون نفت و گاز میان مسکو و کشورهای آسیای مرکزی نمود بیشتری یافته است.

1. Lorne Craner

روسیه خود دارای ذخایر بسیار منابع طبیعی است و به تنهایی 5.6 درصد ذخایر نفت جهان (BP, 2011) و بیش از 25 درصد ذخایر گاز طبیعی را دارد (EIA/Russia, 2010).

روسیه همچنین شبکه‌ای از خطوط لوله برای انتقال انرژی از آسیای مرکزی به دیگر نقاط جهان را در دسترس دارد. امروزه انرژی سنگ زیربنای پیشرفت‌های اقتصادی و نفوذ سیاسی این کشور در محیط پیرامون خود به شمار می‌آید و بیشتر درآمدهای ارزی دولت و نیز بودجه سالانه آن، از راه فروش انرژی تأمین می‌شود.

روابط روسیه و چین در سال‌های اخیر به طور چشمگیری در حوزه‌های گوناگون مانند انرژی، بازرگانی، ترابری و همکاری‌های نظامی گسترش یافته است. اما اگرچه از دهه 1370 تاکنون گفتگوهای بسیاری در زمینه‌ی همکاری‌های انرژی میان دو کشور انجام شده، اما در عمل چندان کاری پیش نرفته است. از نظر مقامات عالی‌رتبه چینی، روسیه هنوز چندان قابل اطمینان نیست. آنها به ویژه پس از آنکه قرارداد خط لوله نفت پاسیفیک از آن ژاپن، رقیب دیرینه چین، شد دیگر به روس‌ها اعتماد چندانی ندارند (Brooke, 2004) & (Jakobson & others, 2011).

روسیه نیز نگران آن است که افزایش حضور چین در منطقه، به جایگاه این کشور به عنوان یک ابرقدرت منطقه‌ای آسیب بزند. از این نگاه، فروختن انرژی به چین و کمک به این کشور برای پیشبرد برنامه‌های توسعه‌ی اقتصادی اش، چندان با منافع روسیه همخوانی ندارد. در واقع، روابط روسیه و چین از یک سو نمایانگر رابطه‌ی دو قدرت رقیب است که به یکدیگر به دیده‌ی تردید می‌نگرند و از سوی دیگر، واقعیت‌های حاکم بر سامانه بین‌المللی و منطقه‌ای آنان را ناگزیر از همکاری با یکدیگر کرده است (Lo & Rothman, 2006).

همچنین تلاش‌های چین برای همکاری با کشورهای آسیای مرکزی نیز می‌تواند نوعی پا گذاشتن در حیاط خلوت روس‌ها خوانده شود (Ögütçü & Ma, 2008).

این در حالی است که افزایش فعالیت‌های چین در آسیای مرکزی با استقبال روبرو شده است. چین می‌تواند انحصار پدید آمده به دست روسیه را بشکند و گزینه‌های بیشتری

در پیش روی کشورهای آسیای مرکزی بگذارد. به این خاطر است که افزایش حضور چین در منطقه، با نارضایتی شرکت روسی گازپروم^۱ که سهمی بزرگ از قراردادهای انرژی منطقه را به خود اختصاص داده، روبرو شده است (Wishnick, 2009).

کشورهای آسیای مرکزی همچنین در تلاشند تا با نگهداشت حضور روسیه در منطقه، توازن در برابر تقاضاها و فشارهای احتمالی که ممکن است از سوی چین در آینده بر آنها وارد شود، برپا نمایند. از این رو آنان تأکید روسیه مبنی بر مخالفتش با حضور مستقل چین در سرمایه‌گذاری‌های بخش انرژی در این منطقه را چندان هم بد نمی‌دانند (Petersen & Barysch, 2011).

از سوی دیگر، چین چندین پیمان همکاری نظامی با قزاقستان، قرقیزستان و دیگر کشورهای منطقه بسته است. آشکار است که امروزه چین به بهانه‌ی حضور ایالات متحده در منطقه، پا به فضای حیاتی منافع روسیه گذاشته و با افزایش شمار مانورهای نظامی و همکاری‌های امنیتی خود با کشورهای منطقه، جای پای خود را محکم‌تر از پیش می‌کند. از این چشم‌انداز، اگرچه زمینه‌ی همکاری‌های گسترده‌ی اقتصادی و سیاسی میان روسیه و چین در سال‌های اخیر فراهم آمده، اما این دست همکاری‌های دو جانبه میان این دو کشور قدرتمند، بسیار شکننده است و نیاز به گذر زمان برای دستیابی به اتحادی واقعی دارد.

ملاحظات چین درباره سیاست نوین هندوستان در منطقه سازمان همکاری شانگهای

هند به عنوان یک قدرت هسته‌ای نوپدید، تلاش دارد تا نفوذ خود را در منطقه‌ی سازمان همکاری شانگهای از جهان افزایش دهد. از این روست که هند را می‌توان قدرت مقابل قدرت منطقه‌ای چین در آینده دانست. پایگاه‌های هوایی فرخور^۲ و عینی^۳ که تاجیکستان در اختیار هند گذارده، به ارتش این کشور عمق و دامنه‌ی استراتژیک بیشتری برای پیگیری

1. Gazprom
2. Farkhor
3. Ayni

نقشی بزرگتر در آسیای جنوبی داده و نشان از برنامه‌های گسترده هند برای افزایش حضور خود در آسیای مرکزی دارد (Sachdeva, 2006) & (Schafer & Hate, 2007).

عضویت هند در سازمان همکاری شانگهای نیز می‌تواند در پیشبرد برنامه‌های منطقه‌ای این کشور مؤثر باشد. در بلند مدت، این امر می‌تواند زمینه ساز تقویت جایگاه روسیه در سازمان همکاری شانگهای نیز بشود؛ چرا که با وجود روابط بازرگانی دو جانبه‌ی محدود میان هند و روسیه، میان این دو کشور از دیرباز پیوندهای قوی برپا بوده است. این همکاری‌ها را می‌توان در همکاری نظامی در تاجیکستان، به راه‌اندازی راه‌روی شمال-جنوب با همراهی ایران، به راه‌اندازی پروژه‌های مشترک نفت و گاز در آسیای مرکزی و پشتیبانی روسیه از هندوستان برای پیوستن این کشور به سازمان همکاری شانگهای دید (Aris, 2008).

بنابراین، چین به خوبی آگاه است که هرچند خود نقش یک کشور توانمند را در منطقه اوراسیا بازی می‌کند، اما دهلی و مسکو نیز همچنان کارت‌های بسیاری برای بازی در دست دارند.

از سوی دیگر، روابط نزدیک هند با کشورهای غربی، به ویژه ایالات متحده، فرصت‌های تازه‌ای را برای پیشبرد منافع ملی هندوستان در چارچوب ژئوپلیتیکی نوین «آسیای جنوبی بزرگتر» و از راه افزایش همکاری‌ها و پیوندها با کشورهای آسیای مرکزی در پیش روی این کشور گذارده است.

سازمان همکاری شانگهای؛ سازوکاری مناسب برای گسترش منافع ژئوپلیتیکی چین

همکاری‌های امنیتی میان چین و کشورهای آسیای مرکزی نخست در چارچوب «سازوکار شانگهای پنج»^۱ از بهار 1375 آغاز شد. این پنج کشور عبارت بودند از چین، روسیه،

قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان. نخستین هدف از تشکیل چنین گروهی، حل و فصل اختلافات مرزی میان این کشورها، به ویژه میان چین و همسایگانش بود. در این دوران، فصل نویی در روابط میان چین و روسیه نیز گشوده شد و دو کشور با امضای پیمان همکاری استراتژیک در سال 1380، زمینه‌ی پیوند و نزدیکی بیشتر میان خود را فراهم آوردند (Garnett, 2001).

با پیوستن ازبکستان به این گروه و تغییر نام آن به سازمان همکاری شانگهای، هدف اصلی از این گردهمایی، بیش از هر چیز مبارزه با «سه نیروی اهریمنی» تروریسم، جدایی خواهی و بنیادگرایی اعلام شد و همین زمینه‌ای فراهم آورد تا این سازمان به عنوان یک سازمان منطقه‌ای تأثیرگذار، فعالیت خود را ادامه دهد.

پس از رویدادهای شهریورماه 1380 و فروریختن برج‌های دوقلو، از آنجا که زمینه برای گسترش حضور ایالات متحده در این منطقه فراهم آمده بود، چین با در نظر گرفتن این امر و نیز گسترش همکاری‌ها میان آمریکا و هندوستان، تلاش بیشتری برای همکاری با روسیه از خود نشان داد. این امر بیش از هر چیز در همکاری‌های نزدیک میان دو کشور در چارچوب سازمان همکاری شانگهای و گسترش همکاری‌های انرژی آنها در پروژه‌های گوناگون نمود یافت (Aris, 2008).

چین همچنین در این سال‌ها خواستار آن شده است که سازمان همکاری شانگهای یک گروه کاری در حوزه‌ی انرژی تشکیل دهد تا پیشنهادهای مربوط به ساخت خطوط لوله‌ی انتقال انرژی میان اعضا را بررسی کند. (Blank, 2006).

در نشست سران این سازمان در سال 1385 در دوشنبه پایتخت تاجیکستان، گفتگو درباره‌ی همکاری در زمینه‌ی انرژی یکی از مهمترین موضوعات مطرح شده در این نشست بود. در بیانیه‌ی پایانی این نشست نیز گفته شد که همکاری در حوزه‌ی انرژی یکی از اولویت‌های اصلی اعضا است و در آینده یک کارگروه انرژی برای بررسی چگونگی

تشکیل یک باشگاه انرژی در چارچوب سازمان همکاری شانگهای، درست خواهد شد (People's Daily, 2006).

این موضوع در سر برنامه‌ی نشست‌های سران این کشورها در سال‌های پسین جای گرفت. رهبران شرکت‌کننده در نشست بیشکک در سال 1386 بر لزوم همگرایی در زمینه‌ی همکاری‌های انرژی تأکید کردند. در نشست سران در پکن به سال 1388 نیز ولادیمیر پوتین، نخست وزیر روسیه پیشنهاد درست کردن یک مجمع انرژی را به اعضا داد (Mingwen, 2011).

با این همه، باید دانست که با وجود این تأکیدها، تاکنون بازرگانی، روابط اقتصادی و همکاری‌های انرژی در منطقه‌ی سازمان همکاری شانگهای، همچنان در چارچوب روابط دوجانبه گسترش یافته و همکاری به صورت گروهی و در سطح منطقه‌ای کمتر انجام شده است.

نتیجه‌گیری

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، بار دیگر بر اهمیت جایگاه آسیای مرکزی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و استراتژیک افزوده شد. با وجود ناامنی‌های بسیار در برخی از مناطق این حوزه‌ی جغرافیایی، آسیای مرکزی توانسته یک فرصت سیاسی و اقتصادی تازه برای قدرت‌های اروپایی، در همسایگی مرزهای اروپا فراهم آورد. اوراسیا که برای دهه‌ها به خاطر جنگ سرد میان ابرقدرت‌ها از هم گسیخته بود، اینک توان آن را یافته که در آینده زمینه‌ی همگرایی نسبی در زمینه‌های اقتصادی و امنیتی میان کشورهای منطقه و قدرت‌های پیرامونی را فراهم کند. امروزه کشورهای تولیدکننده‌ی انرژی مانند ایران، روسیه و برخی از کشورهای آسیای مرکزی، در کنار مصرف‌کنندگان بزرگ انرژی، مانند چین، هند و پاکستان، می‌توانند در کنار هم و در چارچوب سازمان همکاری شانگهای منظومه‌ای از منافع مشترک و مکمل یکدیگر را پدید آورده و در حوزه‌ی امنیت انرژی به همکاری با هم

بپردازند. اگرچه همچنان رقابت‌های میان کشورهای عضو این سازمان پا برجاست، اما همکاری در زمینه‌ی انرژی نوعی بازی با حاصل جمع جبری غیر صفر و امری است که همه‌ی طرف‌ها می‌توانند منافع خود را از این رهگذر تأمین کنند. افزون بر این، مواردی نیز وجود دارد، که همه‌ی کشورها بر سر آنها توافق دارند، که از میان آنها می‌توان از برپاداری پایداری و امنیت منطقه‌ای نام برد.

اگرچه هنوز، اما و اگرهای بسیار درباره‌ی کامیابی سازمان همکاری شانگهای شنیده می‌شود، اما بی‌تردید چین در تلاش است تا این سازمان را قویتر نموده و در چارچوب آن، منافع خود را پیش برد. از دید چین، سازمان همکاری شانگهای سازوکار خوبی است تا هم جلوی گسترش جنبش جدایی‌خواهی اویغورها را بگیرد، هم زمینه‌ی دسترسی به منابع انرژی منطقه را آسان تر کند و هم با گسترش همکاری‌های اقتصادی، جای پای این کشور در آسیای مرکزی محکم تر شود. این امر همچنین زمینه ساز گسترش حضور چین در فضای استراتژیک پیرامون خود می‌شود که پس از رویدادهای شهریورماه 1380 و حمله‌ی ناتو به افغانستان، کم رنگ شده بود. آشکار است که در این سال‌ها از میزان تردید و دو دلی کشورهای آسیای مرکزی در زمینه‌ی همکاری با چین نیز کاسته شده است؛ هرچند که آنها همچنان چین و روسیه را دو قدرت برتری جو در منطقه می‌بینند. به این ترتیب، بخشی از علل گسترش روابط چین و کشورهای آسیای مرکزی در یک دهه‌ی گذشته را می‌توان در چارچوب همکاری‌های امنیتی در درون سازمان همکاری شانگهای دید.

اینک روشن است که ابتکارهای مشارکتی چین در این منطقه، تنها به خاطر نیاز این کشور به تأمین امنیت انرژی مورد نیاز خود نیست و ملاحظات ژئوپلیتیک، گاه از ملاحظات اقتصادی در این زمینه پیشی می‌گیرند. دیپلماسی انرژی چین در برابر آسیای مرکزی در واقع این کشور را دارای این توان ساخته تا در این سال‌ها، جای پای محکمی در همکاری‌های اقتصادی و امنیتی با کشورهای منطقه برای خود فراهم کند. سرمایه

گذاری‌های گسترده چین در بخش انرژی در این منطقه به خوبی گویای آن است که تا چه اندازه سیاست انرژی و ژئوپلیتیک در این گوشه از جهان به یکدیگر مربوط هستند و تا چه اندازه چین هوشیارانه و با در نظر گرفتن مسایل قومی و رقابت‌های جهانی، از این امر بهره گرفته است. پکن تاکنون توانسته از ابزارهای مالی برای وابسته سازی کشورهای آسیای مرکزی به خود بهره جوید؛ وابستگی‌ای که یک سر آن را سرمایه گذاری در زمینه‌ی استخراج و انتقال انرژی تشکیل می‌دهد و سر دیگر آن را همکاری‌های نظامی میان این کشورها و همین امر می‌تواند چشم‌انداز روشن چین برای داشتن پایگاه‌های توانمند سیاسی و اقتصادی در منطقه را نشان دهد.

منابع

- Ahrari, M. E., & Beal, J. (1996, January). The New Great Game in Muslim Central Asia. *McNair Paper 47*. Retrieved from <http://www.ndu.edu/inss/McNair/mcnair47/mcnair47.pdf>
- Andrews-Speed, P., Liao, X., & Dannreuther, R. (2002). *The Strategic Implications of China's Energy Needs*. New York: Oxford University Press.
- Aris, S. (2008, September). Russian and Chinese Relations through the Lens of SCO. *Russia: NIS Centre*.
- Beng, P. K., & Li, V. Y. (2005, November). China's Energy Dependence on the Middle East: Boon or Bane for Asian Security? *The China and Eurasia Forum Quarterly*, 3(3), 19-26.
- Blake, R. O. (2010, July 30). U.S. Policy towards Central Asia. *Carnegie Endowment for Peace Event*.
- Blank, S. (2006, April 7). China's New Moves in the Central Asian Energy Sweepstakes. *The Jamestown Foundation*. Retrieved from <http://www.asianresearch.org/articles/2827.html>
- Blank, S. (2007, March). U.S. Interests in Central Asia and the Challenges to Them. *Strategic Studies Institute*. Retrieved from <http://www.StrategicStudiesInstitute.army.mil/>
- BP. (2011, June). BP Statistical Review of World Energy. Retrieved from bp.com/statisticalreview

- Brooke, J. (2004, January 3). Japan and China Battle for Russia's Oil and Gas. *New York Times*, 7.
- Bryson, S., & Meyer, K. (1999). *Tournament of Shadows: The Great Game and the Race for Empire in Asia*. Washington: Counterpoint.
- Brzezinski, Z. (1998). *The Grand Chessboard: American Primacy and Its Geostrategic Imperatives*. US: Basic Books.
- Christofferson, G. (2002, September). Constituting the Uyghur in U.S.-China Relations: The Geopolitics of Identity Formation in the War on Terrorism. *Strategic Insight*, 1(7).
- Cohen, A. (1996, January 25). The New "Great Game": Oil Politics in the Caucasus and Central Asia. *The Heritage Foundation*. Retrieved from <http://www.heritage.org/Research/RussiaandEurasia/BG1065.cfm>
- (2005). *Congressional-Executive Commission on China*. Retrieved from http://www.cecc.gov/pages/annualRpt/annualRpt05/2005_3a_minorities.php
- Craner, L. W. (2004, June 24). Testimony of Assistant Secretary of State for Democracy, Human Rights, and Labor to the U.S. Commission on Security and Cooperation in Europe. *Federal News Service*.
- Daojiong, Z. (2006, Spring). China's Energy Security: Domestic and International Issues. *Survival*, 48(1), 179-190.
- Edwards, M. (2003, March). The New Great Game and the New Great Gamers: Disciples of Kipling and Mackinder. *Central Asian Survey*, 22(1), 83-103.
- EIA. (2008, February). Central Asia Analysis Brief.
- EIA. (2010, November). Kazakhstan Country Analysis Brief.
- EIA. (2010, November). Russia Country Analysis Brief.
- EIA. (2011, May). China Country Analysis Brief.
- Eunjung Cha, A. (2009, July 7). Scores Killed in Ethnic Riots in China. *Washington Post*.
- Fars News Agency. (2009, December 14). Inauguration of Natural Gas Pipeline between China and Turkmenistan.
- Fishelson, J. (December 2007). From the Silk Road to Chevron: The Geopolitics of Oil Pipelines in Central Asia. *Journal of Russian and Asian Studies*, 7, 22-53.
- Fueller, G., & Starr, F. (2003). *The Xinjiang Problem*. US: Central Asia-Caucasus Institute, John Hopkins University.
- Garnett, S. (2001). "Challenges of the Sino-Russian Strategic Partnership", The Center for Strategic and International Studies and the Massachusetts Institute of Technology. *The Washington Quarterly*, 24(4), 41-54.

- Han, W. (2004, June 24). Energy Supply and Security Guaranteed by Strong Reliance on Domestic Resource and Economic Introduction of International Resource. *speech at the Seminar on International Energy Security and Cooperation*.
- Harun, R. (2007, August 5-6). China's Role in the Regional Stability in Central Asia: Some Preliminary Observations. *International Conference of "Implications of a Transforming China: Domestic, Regional and Global Impacts"*.
- Homepage, C. M. (2001, December 19). Statement by the Foreign Minister.
- Jakobson, L., Holtom, P., Knox, D., & Peng, J. (2011, October). China's Energy and Security Relations with Russia; Hopes, Frustrations and Uncertainties. *SIPRI*, 29.
- Jian, Z. (2011, July). *China's Energy Security: Prospects, Challenges, and Opportunities*. Washington: The Brookings Institute.
- Lo, B., & A., R. (2006). China and Russia: Common Interests, Contrasting Perceptions Asia Pacific Strategy. *Asian Geopolitics Special Report*.
- Marketos, T. N. (2008). *China's Energy Geopolitics: The Shanghai Cooperation Organization and Central Asia*. New York: Rutledge.
- Millward, J. A. (2007). *Eurasian Crossroads: A History of Xinjiang*. New York: Columbia University Press.
- Mingwen, Z. (2011, August 11). SCO in the Past 10 Years: Achievements and Challenges. *Beijing Review*, 14.
- Najam, A. (2000). Shanghai Forum Calls for Institutionalized Efforts against Terrorism, Extremism and Crime. *Dushanbe: Institute for the Study of Conflict, Ideology and Policy*.
- Öğütçü, M., & Ma, X. (2008, March 12). Growing Links in Energy and Geopolitics; China, Russia, and Central Asia. *Centre for Energy, Petroleum, and Mineral Law and Policy (CEPMLP)*. Retrieved from www.dundee.ac.uk/cepmlp/gateway/files.php?file...IJ...Growing
- Oliker, O., & Shlapak, D. A. (2005). *U.S. Interests in Central Asia: Policy Priorities and Military Roles*. US: RAND Corporation.
- Pala, C. (2007). The 'Great Game' Goes On. *Petroleum Review*, 16-18.
- People's Daily. (2006, September 16). SCO Prime Ministers' Meeting Highlights Economic, Energy Cooperation.
- Petersen, A., & Barysch, K. (2011, November 16). *Russia, China and the Geopolitics of Energy in Central Asia*. UK: Centre for European Reform.
- Rashid, A. (2000). *Taliban: Islam, Oil and the New Great Game in Central Asia*. London: I. B. Tauris.

- Rudelson, J. J. (1997). *Oasis Identities: Uyghur Nationalism along China's Silk Road*. New York: Columbia University Press.
- Sachdeva, G. (2006). India's Attitude towards China's Growing Influence in Central Asia. *China and Eurasia Forum Quarterly*, 4(3), 23-34.
- Samandep. (2009, December 15). China-Turkmenistan Gas Pipeline Starts Flowing. *AFP*.
- Schaffer, T. C., & Haté, V. (2007, September). India's "Look West" Policy: Why Central Asia Matters. *Center for Strategic and International Studies*.
- Swanstrom, N., & Cornell, S. (2001, October 10). China's Trepidation in Afghanistan. *Analyst*.
- Szadziewski, H. (2011, July 26). The Uyghurs, China and Central Asia. *Open democracy*. Retrieved from <http://www.opendemocracy.net/henryk-szadziewski/uyghurs-china-and-central-asia>
- Tellis, A. J. (2006, August 10). The U.S.-India "Global Partnership": How Significant for American Interests? *Testimony before the House Committee on International Relations*. Retrieved from www.carnegieendowment.org/publications/index.cfm?fa=view&id=17693&prog=zgp&proj=znpp,zsa,zusr
- Tyler, C. (2003). *Wild West China: The Untold Story of a Frontier Land*. London: John Murray.
- Wishnick, E. (2009, February). Russia, China and the United States in Central Asia: Prospects for Great Power Competition and Cooperation in the Shadow of the Georgian Crisis. *Strategic Studies Institute*. Retrieved from <http://www.StrategicStudiesInstitute.army.mil/>
- Zahirinejad, M., & Ghoble, V. (2010, April-September). Energy Factor in China-Iran Relations. *Journal of Peace Studies*, 17(2-3).